

در ضمن این نکامل پیدا شده است... در مواردی که شرایط زمانی و مکانی تحقیر استدلال و منطق را ایجاد می‌نمود و بشر و جامعه در خود ضعف و عجز احساس می‌کرده است، این عقیده شیوع کامل پیدا کرده است...».

والتر لیپمن نویسنده امریکائی می‌گوید: «مسيحیت و بعضی دیگر از مذاهب به پیروان خود اندرز می‌دهند که در مقابل خطاکاران و گناهکاران مقاومت ننموده، فقر را تنگ ندانسته و از تهایلات شهوانی برخود باشند، اما این مسأله کاملاً آشکار است که اگر بشر بخواهد در مقابل کسانی که مرتکب گناه می‌شوند سکوت ننموده و بی‌اعتنایی پیشه کند، و این روش را بطور مداوم ادامه دهد، دنیا گرفتار نهاد و غارت خواهد شد؛ اگر بشر دنبال جمع مال و کسب نرود و با فقر بسازد، دنیا در کثافت و ظلمت غوطه‌ور خواهد شد؛ اگر در تمام دنیا مردم شیوه تجزد را پیشه کنند، نسل بشریت از بین خواهد رفت. بدین ترتیب دیده می‌شود که تعالیم روحانی بعضی ادیان مختلف را نمی‌توان به عنوان قرآنی در زندگی پسر بکار برد...!»

خوشنیختانه اسلام پیریت را به اعتدال و مبانه روی و کار و کوشش دعوت می‌کند و از رُهْبَانیت و درویشی و عدم توجه به امور مادی و معیشتی بر حذر می‌دازد.^{۲۷}

یا شرکه ای است که این دلایل نظریه ای است که میگویند مسلمانان شرکه ای هستند که
نماینده ای از جماعت الله هستند که نماینده ای از سلطنت الله هستند آنطور که نماینده ای از جماعت الله
صدر اسلام هستند و نماینده ای از سلطنت الله هستند لذا مسلمانان شرکه ای هستند که این دلایل نظریه
بیش از اینکه تدبیری نباشد بلکه این دلایل نظریه ای از جماعت الله هستند لذا مسلمانان شرکه ای هستند که این دلایل نظریه ای
آنکه مسلمانان ایضاً ایضاً مسلمانان شرکه ای هستند که این دلایل نظریه ای از جماعت الله هستند
آنکه مسلمانان ایضاً ایضاً مسلمانان شرکه ای هستند که این دلایل نظریه ای از جماعت الله هستند

فرقه های گوناگون صوفیان

تصوف در آغاز امر مذهب و راه و رسمی ساده و بی تکلف بود؛ ولی با گذشت
زمان تحت تأثیر عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، فرقه های گوناگونی در عالم
تصوف ظهر کردند و هر یک آراء و نظریاتی ابراز کردند؛ عده بی گفتند بین ظاهر و
باطن دین اختلاف است و حقیقت با شریعت یکی نیست.

برای حل مشکل لازم تا قرآن تأویل شور و برسر تأویل بین عالمان دین و
صوفیان اختلاف افتاد؛ مثلاً در قرآن کریم است که آنکه آنطق گل شئی (سوره
سجده، آیه ۹۲) و یا وَإِنْ مِنْ شَئْ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحةَهُمْ (سوره
اسری، آیه ۴۶) که به ظاهر سخن، لازم است که جمادات را نیز حیات و نطق باشند و
سخن گفتن بعزمیان نیست بلکه وجود اثیاء، خود تسبیح گوی خداوند و شاهد
یکنائی اوست - پس فرقه ای گفتند که این تسبیح بعزمیان حال است و فرقی باب
تأویل را بستند و آنرا ممنوع دانستند؛ احمد بن حنبل در این کار، پا بالا گذاشت و
تأویل را بکلی منع کرد؛ او و اصحابش برآوردند که خطابات به حرف و صوتست؛
غزالی می گوید ابن حنبل تاویل را ممنوع کرد تا باب تأویل و خروج امر از ضابطه،
مفتوح نگردد. بعضی گفتند که شرع، راه بهشت است و تصوف راه خداوند، و گفتند
از علم شریعت باید به علم حقیقت روی آورد. باری صوفیان بسیاری از احکام را
تأویل کردند و بین عالمی که حلال از حرام بازنشاند با عالمی که توحید و معرفت
کردگار را بداند تفاوت گذاشتند.

صوفیان، که خدای را کمال مطلق و محبت مطلق می دانستند، گفتند که اهل
باطن دین را با عنبر روحانی معطر می سازند و تصوف جای خالی دل مسلمانان را از

مهر و عشق و امید سرشار می‌کند. چون فکر تثبیت عرفانی که عبارتست از عشق و عاشق و معشوق پدید آمد، یا فیلسوفان اختلاف طریق پیدا شد، چه فیلسوف جهان را از راه تفکر کشف می‌کند و عارف آنرا از طریق مشاهده می‌بیند.

صوفیان با زاهدان، تفاوت پیدا کردند و گفتند که زهد ترک دنیاست به امید بهشت و از بیم عقاب، اما تصوف روی آوردن به صفاتی نفس است برای اتصال به خداوند، حب مطلق است بی انتظار پاداش و بیم از کیفر. گفتند نهایت راه زاهدان، سلامت است و نهایت راه صوفیان، وصول. - زاهدان دنیا می‌گریزد زیرا که دنیا او را از بهشت دور می‌سازد و صوفی از دنیا اعراض می‌کند چه آنکه دنیا او را از یاد خدا باز می‌دارد...^۱.

«از جمله علوم صوفیان علم «فتوت» است و آن عبارتست از معرفت و کیفیت ظهور نور قدرت انسانی و استیلای آن بر ظلمت نفسانی... فتوت به حقیقت انصاف است به صفات حمیده و تحملن باخلاق پسندیده و منتفعت آن آنست که جوانمرد پیوسته شادمان و خوش دل باشد و مشق و ناصح خلق خدا در مصالح این دنیا... مبانی و اصول تصوف هشت است: وفا، صدق، امن، سخا، تواضع، نصیحت، هدایت، توبه؛ و حاصل و نتیجه آن انصاف به فضایل اخلاق و اجتناب از رذایل اوصاف است، و تمام فضایل در چهار چیز منحصرند عفت و شجاعت و حکمت و عدالت؛ شرط استعداد فتوت داشتن هفت صفت است: مردی، بلوغ، عقل، دین، صحت بینی، مروت، حبا. فتیان را مراتب و درجات و همچنین اصطلاحات خاص است، (ماخوذ از نفایس الفنون).^۲

اسلام و تصوف بطور کلی اسلام در عمل نشان داد که با رهیانیت و ریاضت هندی سازگاری ندارد. (لارهبانیّة فی الایلّام) ریاضت و گوشش گیری در اسلام نیست. با این حال در

۱. مأخذ از چک، مثنوی، دکتر اسدالله مشتری، ص ۲۷ و ۲۸.
۲. تاریخ ادبیات، دکتر صفا، ج ۳، ص ۱۷۷.

قرآن، آیاتی در اعراض از دنیا نیز آمده است. بنابراین برای بیان عناصر اسلامی که در پیدایش تصوف تأثیر داشته اند باید به قرآن و سنت رسول و زندگی مسلمانان صدر اسلام از صحابه و تابعین رجوع کنیم.

﴿فَلْ مَنْ حَرَمَ زِيَّةَ اللَّهِ الْأَكْبَرِ أَخْرَجَ لِعْنَادِهِ وَالظُّبَابَاتِ مِنَ الْأَرْضِ فَلْ هُنَّ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، بگوکی حرام کرده است زیست های مجاز خدائی را و خوراکهای نیکو را، بگو اینها برای کسانی است که ایمان آورده اند به روز رستاخیز.

برخی از خاورشناسان برآورده که تصرف از خارج به اسلام وارد شده و بعضی بر عکس می گویند بدتر حقیقی تصوف در قرآن است و بطور کلی هرمذهبی و طریقی که پیروان خود را به تنقا و تأمل و اخلاص فراخواند برای پرورش روح تصوف و عرفان آمادگی دارد؛ با اینحال باید قول کرد که مأخذ تصوف اسلامی، بعضی کاملاً اسلامی و برخی غیر اسلامی است، یعنی هندی، فارسی، مسیحی و یونانی است.

چون به قرآن که بهترین مرجع عقیدتی مسلمانان است مراجعه کنیم آیات بسیاری می بینیم که مسلمانان را به اعراض از دنیا و کوشش برای زندگی اخروی دعوت می کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْعِبُكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أُولَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (سوره مُنَافِقُون، آیه ۹)

ای اهل ایمان هرگز مال و فرزندان را، شما را از یاد خدا غافل نسازد و کسانی که به امور دنیا از یاد خدا غافل شوند، آنها زیانکاران عالمند.

﴿وَمَنْلُ الَّذِينَ يُنْتَقِرُونَ أَمْوَالَهُمْ إِلَيْغَاءَ مَرْضَاقَ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثْلِ حَبَّةِ بَرْبُورَةِ أَصَابَيَا وَإِلَيْلَ فَاثَ أَكْلُهَا سَعْقَيْنِ...﴾ (سوره بقره، آیه ۲۶۵)

مثل آنان که مالشان را در راه خشنودی خدا انفاق کنند و با اطمینان خاطر دل به لطف خدا شاد دارند مثل دانه ایست که در زمین شایسته بریزند و برآن باران زیادی به موقع بیار و حاصلی دوچندان که منتظرند دهد....

همچنین در قرآن، آیاتی است درباره ذکر و مراقبت نفس و بسیاری از اموری که منصور فین به عنوان «مقامات» برگزیدند و مذهب خود را برآن بنا نهادند: **«وَاصِرَ**

لَفِسْكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهِمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْغَيْشِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاهُ عَنْهُمْ
ثُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعُ مِنْ أَعْقَلَنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَأَتْبِعْ هُزَاهُ وَكَانَ آمِرُهُ فُرْطًا
(سوره کهف، آية ۲۸).

و همیشه خوبش را با کمال شکیباپی و به محبت آنان که صبح و شام خدا را
من خوانند و رضای او را می طلبند و ادار کن و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که
برنیت های دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که ما دلهای آنها را از باد خود غافل
کرده ایم و به هوا نفسم و تبهکاری پرداختند متابعت مکن.»

فَاضْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طَلُوعِ السَّمَاءِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ
آتَاءِ اللَّهِ لَفْسِكَ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (سوره ط، آیه ۱۳۰).

پس توای رسول ا برآنجه ملت جاھل می گویند صبر و تحمل پیش گیر و خدای
را پیش از طلوع و بعد از غروب آن و ساعانی از شب تار و اطراف روز روشن
ستایش و تسبیح گوی، باشد که به مقام رفع شناعت خوشنود شوی.
وَأَمْرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَضْطَبَرَ عَلَيْهَا لَا سُلْكَ رِزْقًا تَحْنَ تَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّنْبُؤِ
(سوره ط، آیه ۱۳۲).

تو اهل بیت خود را به نماز امر کن و خود نیز به نماز و ذکر حق صبور باش، از تو
روزی کسی را نمی طلبیم بلکه به همه روزی می دهیم و بدان که عاقیت خوب
مخصوص پرهیزکاری و تقوای است.

در قرآن نه تنها آیاتی است که مؤمنان را به ذکر و پرستش و نماز و ترک دنیا بر
می انگیزد بلکه آیاتی است که صوفیان می توانند آنها را دلیل همه نظریات خود قرار
دهند، و از آنها برای آراء و عقاید خود پایه و اساسی بسازند. مثلاً درباره ذکر آمده
است: «فَإِذْ كُرُونَى أَذْكُرُكُمْ...» (سوره بقره، آیه ۱۵۲) پس مرا یاد کنید تا شما را باد
کنم....

«...وَإِذْ كُرُونَى كَبِيرًا وَتَسْبِحْ بِالْعَسْكِيِّ وَالْإِكْكَارِ» (سوره آل عمران، آیه ۴۱). پیوسته
یاد خدا باش و او را شبانگاه و صبحگاه تسبیح گویی.

«وَإِذْ كُرُونَى فِي ظُفَرٍ عَمَّا وَخَبَقَةَ...» (سوره اعراف، آیه ۲۰۵) «خدای خود
را با تضرع و پنهانی یاد کن....».

صوفیه از این هم فراتر رفته و برای نظریات خود در حلول و وحدت وجود نیز از

قرآن دلایلی اقامه کرده‌اند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ عَلِيمٌ» (سوره حید، آیه ۳).

«وَلَلَّهِ الْمَسْرِقُ وَالْمَتْعِرِبُ فَإِنَّمَا تُولَّ أَفْئَمَ وَجْهَ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۱۵). «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید».

ونیز برای وحدت ادیان با وجود تعدد مظاہر آن مأخذی یافته‌اند: «لِكُلِّ جَعْلَنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مَنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (سوره مائد، آیه ۴۸)^۱ «ما بر هر قومی شریعتی و راهی مقرر داشتیم و اگر خدا من خواست همه را یک امت می‌گردانید...»

در سیره رسول نیز می‌بینیم از او روایت شده که فرمود: «بهترین شماکسی نیست که دنیا را برای آخرت و یا آخرت را برای دنیا نرک کند، بهترین شماکسی است که هم نصیب خویش از دنیا برگیرد و هم ذخیره راه آخرت فراهم سازد.» از تجزد نیز نهی فرمود و به مردی که می‌خواست تجزد اختبار کند گفت: «بنابراین تو از اخوان الشیطان هستی، اگر از راه‌بان نصاری هستی بناشان پیوند و اگر از ما هستی بدان که سنت، نکاح است.» و نیز فرموده است «کسی که غذا من خورد و شکر می‌گوید، از زاهد روزه دار بهتر است.» و نیز از او روایت شده که گفت: «از دنیا شما دو چیز را دوست دارم: زنان و بوي خوش را، و روشنی چشم من نماز است...». حضرت، مردم را به عبادت و تقوا و ادای حقوق خداوند ترغیب می‌کرد، ولی هرگز از لذایذ مشروع دنیا نهی نکرده و خود را از آنها محروم نساخته است^۲. با اینکه در قرآن جمع آوری طلا و نقره معنی شده است می‌بینیم بسیاری از سران عالم اسلام از سنت علی (ع) و از روش ابویکر پیروی نکردند و به حُطام دنیا روی آوردند، از جمله زیبرین عوام قریشی که از عَشَرَةِ مُبَشَّرَه است (یعنی آسانکه پیغمبر به آنان بشاریت بهشت داده بود) چون از دنیا رفت املاکی بر جای گذاشت که بهایش ۳۵ میلیون درهم بود. صحابه‌یی دیگر از عَشَرَةِ مُبَشَّرَه طلحه بن عبید الله بود که او نیز غیر از املاکی یه مبلغ ۳۰ هزار درهم، صد کبیسه چرمی که هریک حاوی سه قنطر طلا

۱. حَتَّى الْفَاخُورِی - خلیل الجی، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیینی، ص ۲۴۵.
۲. همان کتاب، ص ۲۴۶.

بود بر جای گذاشت.^۱

نظرات عارقانه امام هشتم (ع)

حضرت امام رضا (ع) (رحلت به سال ۲۰۳ هـ)، به علت ولایت عهدی مأمون، مورد توجه همه گروههای مسلمان فرار گرفت؛ هرچند به نقل شیعه، این منصب را به اکراه پذیرفته بود. او با نزد هزار پرسش علمی را پاسخ گفت. همچنانکه به علی بن حسین (ع) صحیفه سجادیه منسوب است، به امام رضا نیز، صحیفه الرضا را نسبت داده‌اند که مجموعه‌یی است از احادیث نبوی در موضوعات پراکنده و «قشیری» صاحب رساله معروف تیز در سلسله سند آن را قرار داد. از جمله روایات این صحیفه، حدیثی است با نشانه‌های آشکاری از تصوف و آن این است: «خدای تبارک و تعالی را شرابی است خاص دوستان، که چون نوشند مست شوند و چون مست شوند، به طرب درآیند و چون به طرب درآیند، سرخوش گردند و چون سرخوش گردند، بگدازند و چون بگدازند، پاک شوند و چون پاک شوند، به دوست رسند و چون رسند، پیوسته شوند و چون پیوستند، میان ایشان و دوست فرقی نماند». عباراتی فریب به همین مضمون از حاج نیز نقل شده و از جلال الدین رومی، معنی عبارتی شبیه به آن پرسیده شده و او شراب را در اینجا یاده آگهی تفسیر کرده است.^۲

دکتر کامل مصطفی‌الثئیبی در کتاب تشیع و تصوف می‌نویسد: «شیعه، پس از مأمون، دورانهای پر فراز و نشیب از سرگذرانید. متوكل، آنان را بازداشت و تعقیب می‌کرد و برای نخستین باره، یک شیعه را به جرم دشنام بهابویکر و عمر و عایشه به قتل رسانید. نخست، هزار نازیانه‌اش زدند و در آفتاب بداشتندش تا مرد و جسدش را در دجله اندداختند؛ و به سال ۲۴۴ یعقوب بن اسحق، مؤلف

۱. همان کتاب، ص ۲۴۷.

۲. دکتر کامل مصطفی‌الثئیبی، تشیع و تصوف، از آغاز تا سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوی قراگوزلو، ص ۳۳ بعد.

اصلاح‌المقطق نیز به دلیل تشیع کشته شد. لیکن شیعیان نیز از وجود خلفای هم عقیده بی‌نصیب نماندند. مثلاً مُعتصد تصمیم داشت، بخشنامه‌ی متضمن سناپاش علی (ع) و نکوهش معاویه منتشر کند؛ ولی چون فیامهای زیدیان، ممالک اسلامی را فراگرفته بود و آن منشور، موجب تشویق مردم و باری آنان می‌شد، از آن کار خودداری کرد؛ ولی در هر حال حکومت عباسی متزلزل بود، چنانکه در سال ۳۲۴ آل بویه وارد بغداد شدند و سرورشته کارها را به دست گرفتند و با حکومت آنان بخت شیعه یار دیگر بلندی گرفت و سرانجام آل بویه از زیدیگری به ۱۲ امامی گراییدند.^۱

دایرة المعارف بریتانیا تصوف را چنین تعریف کرده است: «تعریف تصوف به عنوان یکی از مراحل اندیشه، یا درکی در «درون» دشوار است. ظاهراً تصوف یعنی: کوشش عقل انسانی برای درک حقایق ولذت رسیدن به خدا، اما قسمت اول این تعریف، جنبه فلسفی تصوف است و قسمت دوم تعریف دینی آن، کوشش نخستین نظری و تأملی است و کوشش دوم عملی. جنبه عملی تصوف قبل از جنبه فلسفی آن پدید آمد، متصنوف راه خود را همیشه با مجاهده و ریاضت آغاز می‌کند، نه با تأمل و اندیشه، از این رو «قلب» در نظر صوفیه از «عقل» مهمتر است، بلکه می‌توان گفت که «قلب همه چیز است»، از این‌رو آن را «غیرین رحمان» خوانده‌اند، از این جهت باید گفت، تصوف جتبه «عاطفی» دارد و مذهب صوفیه از باب «دل» است نه از باب «اندیشه»؛ وقتی قلب برای معرفت بهترین وسیله باشد، عشق به متزلزل کلید آن است.^۲

تصوف و مسیحیت انجیل و مسیحیت در تصوف اسلامی تأثیری عمیق و ریشه‌دار باقی گذاشت. از خصوصیات دین مسیح توکل مطلق به خدا و اعتقاد نامحدود به عنایت اوست، در انجیل متنی (۶: ۲۵ - ۲۶) چنین آمده است:

۱. همان کتاب، ص ۴۰ به بعد.

۲. حنا‌الفاخوری، خلیل‌الجز، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ۲۹۷.

«به شما می‌گوییم از بھر جان خود اندیشه مکنید، که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بد خود که چه بوشید، آیا جان از خوراک و بدنش از پوشاش مهمتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید، که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند...».

قبل از اسلام، مسیحیت در جزیره‌العرب شناخته شده بود، قرآن نیز به راهبان جهانگرد مسیحی اشاره کرده و آنها را به مناسبت پرهیزکاری و حمد و سپاس خدا و امری به معروف و نهی از منکر ستوده است.

«الْتَّائِيْنُ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (سوره نوبه، آیه ۱۱۲).

«و نیز از زنان این قوم برای زنان پرهیزکار مسلمان سرمتشقی قرار داده است^۱. در کتب صوفیه اخبار بسیاری از مسیح روایت شده، در «قوت القلوب» ابوطالب مکی آمده است: «روایت شده که مسیح بر طایفه‌ی از عبادت گذشت که از عبادت سوخته شده بودند، مسیح پرسید: شما چه کسانید؟ گفتند: ما عابدانیم، پرسید: به چه سبب عبادت می‌کنید؟ گفتند: از خوف آتش، ما از آتش می‌ترسیم! گفت: «برخداست که شما را از آنجه می‌ترسید اینم گرداند». پس از آنجا گذشت و به گروه دیگر رسید با عبادت بیشتر، پرسید: به چه سبب عبادت می‌کنید؟ گفتند: «به شوق بهشت و دست یافتن به آنجه خدا برای دوستان خود آماده ساخته!» مسیح گفت: «برخداست که آنجه را که امید می‌دارید به شما عطا کند». پس، از آنان گذشت و به گروه دیگر از عابدان رسید و گفت: شما چه کسانید؟ گفتند: عاشقان خدا^۲. اورا می‌پرسیم به خاطر بیم از آتش او یا شوق به بهشت او نیست، بلکه بخاطر دوستی او و تعظیم دربرابر اوست. گفت: «شما اولیاء خداوند هستید، و من مأمورم که در میان شما بمانم» پس در میان آنها ماند.^۳

غزالی به قول انجیل استشهاد می‌کند، که «چون تصدق دهی، چنان ده که دست چیز نداند که دست راستت چه کرده است، زیرا آنکه به خفیات آگاه است به آشکار، تو را پاداش دهد و چون روزه گرفتی، صورت خود بشوی و موی خود را به روغن

۱. همان کتاب، ص ۲۵۲.

۲. همان کتاب، ص ۲۵۱.

بیامیز تا جز خدای تو، کس دیگر از آن آگاه نشود.» شاید این سخن متصوفان که می‌گویند: «هر کس به درجه اتحاد رسید، حکم شریعت از او اسقاط شود»، از رسائل پولس قدیس اخذ شده باشد، او در نامه‌یی که به «غلاتیان» نوشته، گوید: «اگر از روح، هدایت شدید، زیر حکم شریعت نیستید.» (فصل پنجم، آیه ۱۸) همچنین قدیس آگوستینوس نیز، در جاتی را که انسان باید طی کند تا به مقام اتحاد رسید برشمرده و آن را در هفت درجه منحصر ساخته است از این قرار: «تویه، طهارت بجند، طهارت نفس، طهارت عقل، فضیلت، طمائنه، دخول در نور و مشاهده.»^{۷۶}

نگاهی به اندیشه‌ها و شطحیات بعضی از خداوندان تصوف بطور کلی شطحیات عبارت از سخنانی است که ظاهر آن خلاف شرع باشد، و گاه عرفای کامل در شدت وجود حال، آن عبارات را بروزیان می‌رانند؛ مانند «آنالحق» گفتن حسین بن منصور حلاج و گفتار بایزید بسطامی که می‌گفت: لیست فی جُبَّیْسِ سَوَّیْ اللَّهِ در دایره المعارف فارسی در پیرامون شطحیات چنین آمده است: «شطحیات در اصطلاح صوفیه کلام مجذوبانه‌یی است که به سبب غلبه وجود و جاذبه از زبان عارف بیرون می‌آید و ظاهر آن غالباً خلاف ادب یا خلاف شریعت به نظر می‌رسد؛ از این‌گونه است عباراتی مانند «سُبْحَانِي ما أَعْظَمُ شَأْنِي» که بایزید بسطامی می‌گفته است، نظیر این اقوال را غیر از بایزید و حلاج، سایر صوفیه هم مثل شیلی، ابوالحسن نوری، عین القضاة همدانی، احمد غزالی، این سبعین و دیگران گفته‌اند و فقهاء و متکلمین بسبب این‌گونه اقوال، بر صوفیه طعن بسیار کرده‌اند، خود صوفیه نیز غالباً این‌گونه سخنان را محتاج «تأویل» دانسته‌اند، چنانکه ابونصر سراج در کتاب *اللَّمَع* فصلی جداگانه به ذکر و تأویل این‌گونه اقوال که از بعض مشایخ نقل کرده‌اند، اختصاص داده است و قبل از او جنید بغدادی به تأویل شطحیات بایزید پرداخته است.

در هر حال، با آنکه صوفیه غالباً حمل این‌گونه سخنان را برآنجه از ظاهر آنها برمی‌آید، دور از احتیاط و مستلزم قبول طعن در حق مشایخ می‌دانند، لکن بسبب

۷۶. *بیوگرافی علمی مسیله مسیله*، ص ۲۷۴.

۷۷. *بیوگرافی مسیله مسیله*، ص ۲۷۵.

۷۸. *بیوگرافی مسیله مسیله*، ص ۲۷۶.

۱. همان کتاب، ص ۲۵۳.

آنکه از اینگونه اقوال آثار دعوی و خودپستی مشهود است، صوفیه معتدل، از تکلم و تَقْوِه باین اقوال اجتناب می‌کنند! اکنون به ذکر گزیده بی از اقوال و معتقدات صوفیه می‌پردازیم:

ابوالحسن خرقانی می‌گویید: «نمی‌گوییم بهشت و دوزخ موجود نیستند ولی می‌گوییم نزد من ارزشی ندارند، زیرا خداوند آنها را خلق فرموده؛ هرجا که من هستم برای مخلوق مکان و منزلتی نیست.» از اینجاست که جمیع اشکال ادیان متساویند... ابن عربی اینطور می‌بیند و می‌گوید آنها که خدا را در شمس (خورشید) عبادت می‌کنند، شمس را می‌بینند - آنها که در بین زندگان عبادتش می‌کنند زندگانی را می‌بینند و آنانکه در جمادات عبادتش می‌کنند، جماد می‌بینند، و آنانکه او را در شکل وجود صمدانی که چیزی مثل او نیست عبادت می‌نمایند، چیزی را می‌بینند که مثل و مانند ندارد پس بهیچ عقیده بخود را پتمامه بند مکن... که اگر خود را بیند ساختی، نه فقط خبر کثیری را از دست داده بی، بلکه نمی‌توانی حق را آشکارا در اعمال و افکار خود ببایی، و خدا، در هر زمان و مکان موجود و بر هر چیزی قادر است، محدود در هیچ عقیدتی نمی‌شود چه خود می‌گوید: آئینما تُؤْلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (سورة بقره آیه ۱۱۵)!. هرگز معتقد خود را تمجید می‌کند پس خدای او مخلوق خود است و تمجید او تمجید نفس خود می‌باشد و بدین جهت سایرین را عیب جویی می‌کند، که چون انصاف دهد خواهد دید عیب جوئی او مبتنی بر «جهل» است و اگر قول جنید را بهفهمد که می‌گوید: «رنگ آب همان رنگ ظرف است»، هرگز دخالت در عقاید مردم نمی‌کند و خدا را در هر معتقد می‌باید حافظ که صوفی متذكر آزاداندیشی است می‌گوید که عشق آنست که پرده خودستانی از صورت برگیرد که بالای دیوارهای دیر یا هر جا که آتش مقدس می‌درخشد، همه‌جا یکی است «همه‌جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت»... در اکثر موارد تصوّف مؤید آزادی فکر است.»^۱... «صوفیان بدون شک عمل ذیقیمتی برای اسلام انجام داده‌اند، فقط قشرهای دین را تپذیرفته و اصرار برای تحصیل مغز

۱. دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، ص ۱۴۷۳.

۲. اسلام و تصوف، نیکلسوون، ترجمه محمدحسین مدرسی نهاوندی، ص ۸۳.

۳. همان، ص ۸۴.

آن دارند، آنهم بوسیله کامل کردن مشاعر روحی و پاک کردن ضمیر... بعضی از مستشرقین گفته‌اند که صوفیان دکانی مقابل دین اسلام ساخته‌اند^۱.

گفتاری چند از خداوندان تصوف

سی سال از خدا غایب بودم و این در اثر ذکر او بود و چون از ذکر او جدا ماندم، او را در هر حال یافتم مثل اینکه او من است. (از ابو نعیم الاولباء، جلد دهم ص ۳۵) پس از خدائی بخدائی متوجه شدم، یا از خدائی به سمت خدائی دیگر رفتم، تا از خود خوانده شدم و در خود شنیدم تو منی (آئَتَ آنَا)^۲.

«صوفیه عقیده دارند که آنها از خود خدا مستقیماً ملهم می‌باشند یا ادراری می‌نمایند؛ ابویزید بسطامی به علمای زمان خود می‌گوید: شما علمتان را از مرده‌ای بعد از مرده‌ای می‌گیرید و حال آنکه ما عالم خود را از حیا لایمومت اخذ می‌کنیم...»^۳.

تاریخ پیدایش تصوف

به نظر محتبی مینوی: «به مجردی که خلافت به آل امیه رسید مشهود مسلمانان گردید که رفتار خلفای اموی یا رفتار چهار خلیفه اول، تناوت کلی دارد، و احکام شریعت برخلاف عصر پیغمبر و جانشینان اولیه او مجری و متبع نیست، خلافت پذل به پادشاهی شده است و حکومت بصورت جباری درآمده است و قدرت دنیابی بدت صاحبان ثروت دنیابی افتاده است و برادری مسلمین و عدالت اسلامی در کار زایل شدن است. تکلیف مردمی که اوضاع و احوال را منافق متابعت راه راست می‌دانند چیست؟ یکی از چهار: یا اینکه آنها هم همنگ ارباب قدرت و ثروت شوند و از نعمت آن نصیبی بیرند و به جاه و مال و مقامی برسند، یا اینکه با جماعت و یا صاحبان اقتدار بجنگند و چنانکه غالباً اتفاق می‌افتد مغلوب و مقهور شوند، یا اینکه خود را به جنون و کم عقلی بزنند و مسخرگی پیشه کنند، و یا اینکه جماعت و ارباب قدرت را به حال خود گذاشته از ایشان کناره گیری کنند و به شغل و فکر خود مشغول شونند.

۱. همان کتاب، ص ۲۲

۲. همان کتاب، ص ۸۸

۳. همان کتاب، ص ۲۷

در همه ادوار تاریخی هرملتی، اوضاع و احوال خراب مملکت و بی‌نظمی و بی‌فاعدگی اهل دیوان و اولیای حکومت، منجر به چنین حال و روزی می‌شود؛ آنها که نمی‌توانند با خرابی اوضاع و با اعمال زشت دنیاداران بسازند و در امر به معروف و نهی از منکر فایده‌ای نمی‌بینند، ناچار ترک علایق دنیوی و گوشه‌گیری از جماعت را اختیار می‌کنند... باری بعضی از مردم باهوش و پاک و درست و شریف در ممالکی که در عصر معاویه و یزید و جانشیان ایشان جزء بلاد اسلام بود، دیدند که علی بن ابیطالب و حسین بن علی و همراهان و پیروان آنها [که] از مخالفت با اوضاع و جنگیدن با اشرار صرفه‌ای نبردند و کاری صورت ندادند و نمی‌توانستند مانند عمر و عاص و امثال او با رجال فاسد و ظالم همکار شوند... دنیا را به‌اهل دنیا واگذاشتند؛ در این ضمن کتابهای زهد و پند و اندرز و حکمت و فلسفه هم از پهلوی و هندی و سُریانی به‌عربی ترجمه شد و افکار فلسفی سفراط و افلاطون و ارسطو بنوعی که در اسکندریه مصر، نشو و نما یافته و تغییر حالت داده و جنبه عرفانی پیدا کرده بود در میان مسلمین شایع شد... در مدت دویست ساله بین ۸۰ هجری که تقریباً مبداء ظهور زهد و افکار صوفیانه بود و ۲۸۰ هجری که تخمیناً آغاز دخول حلاج به‌رشته تصوف بود، بتدریج خجالات و اندیشه‌های این صوفیان دچار تحولات و تبدیلات کلی شده بود و بزرگانی مثل معروف کرخی و عبدک صوفی و بُشرخافی و حاتم‌آصم... ظهور کردند و از طریق طلب و عشق و معرفت و استغناه و توحید و حیرت داخل شده بودند و به مرحله‌ای رسیده بودند که در کلیه آثار خلفت، جز خدای چیزی نمی‌دانستند و فنای در ذات خدا را غایت مطلوب صوفی می‌دانستند؛ اما این متصوفین و عارفین عموماً به احکام شرع عمل می‌کردند و ظاهیر اسلام را حفظ می‌کردند... سخنان خود را به لسانی می‌گفتند که مردم مبتدی نمی‌فهمیدند... انصافاً برخی از تعلیمات صوفیه و اقوالی که از آنها روایت شده است کاملاً منطقی و بجا بنتظر می‌رسد، مثل این قول از رابعه عَذَوَيْه نقل کرده‌اند که گفت «می‌روم آتش در بهشت زنم و آب در دوزخ ریزم نا این هردو حجاب رهروان، از میان برخیزد و مقصد معین شود و بندگان خدا، خدا را بی‌غرض رجا و علت خوف خدمت کنند...».

صوفی خالص مخلص در دنیا غَرَضی جز پرستش خدا نداشت و مقصد او همان

عبادت بود و بس؛ می خواست که عبادت خدا چنان برقوای او مسلط شود که از خودی او چیزی بجا نگذارد. تفاوت عمدی یک عابد متشرّع در موضوع ذات الهی دراین بود که اهل شرع و علمای ظاهر، خداوند را متفرد می دانستند باین معنی که او را از حیّز مخلوقات او خارج می دانستند و صوفی می گفت خداوند در عین اینکه متفرد و ماورای عالم است در کلیه مخلوقات خود نیز تجلی می کند؛ آثار خدا از خدا جدا نیست و هر ذره‌ای از ذرات عالم هم عین خداست؛ بنابراین من هم خدا هستم، شما هم خدائید؛ اما این مطلب را تا زمان خلاج کسی به‌ابن صراحت نگفته و به‌هرحال علمای متشرّع چنین عقیده‌ای را نمی توانستند بشنوند و تحمل کنند. خلاج آمد و گفت آنالحق؛ به‌او گفتند بگو آنالحق یعنی من برحجم، باز گفت انالحق یعنی من خود حقنم... خلاج معتقد به حلول خداوند در ذرات وجود اتحاد مخلوقات یا خالق است که همه همعصران او روایت کرده‌اند و مثالی از او آورده‌اند به‌این عبارت که خلاج گفت نقطه، اصل هر خطی است، و خط عبارت از نقطه‌هاییست که در پی یکدیگر آمده است پس خط از نقطه بی نیاز نیست و نقطه از خط مُشتمی نیست و آنچه چشم انسان برآن می‌افتد نقطه بی است مابین دو نقطه و این نشانه بی است بر تجلی حق از آنچه دیده می‌شود، و از این جهت است که من گفتم هیچ چیزی را نمی‌بینم مگر آنکه خدا را در آن می‌بینم.

و اما مخالفت علماء صوفیه با او و اقدام دستگاه خلافت به گرفتن او، همگی به‌این علت بود که گفтар او را برخلاف معتقدات صحیح دینی می دانستند و می ترسیدند که عوام را گمراه کند... صوفی واقعی بجز تصفیه باطن خود کاری و همی ندارد؛ فرق فاحش میان صوفی و متشرّع همین است، که اهل شرع و دین هرچه می‌کنند یا نمی‌کنند به‌این نظر است که امر و نهی خدا را اطاعت کرده باشد خدا گفته است که روزه بگیرید و دزدی نکنید، نماز بخوانید و مال وقف نخوردید، دزدی نکردن و دروغ نگفتن و آزار مردم ندادن، همگی صفاتیست که مرد متشرّع اگر داشته باشد از روی طبع و فطرت و حسن اخلاق جبلی نیست بلکه برای عمل به حکم قرآنست و به‌همین جهت وقتی که خجال کند فلاں مصلحت دینی مقتضی است، دروغ هم می‌گوید، حدیث جعل می‌کند، عوام را هم اغوا می‌کند؛ اما متصرف، اهل صفاتی باطن و مرد اخلاق است، سعی و کوشش او این است که دل

را از هرچه زشت و بد است منزه کند و خود را به درجه کمال انسانی مداوم نزدیکتر کند دروغ و غبیت و دزدی و مردم آزاری، و حتی آزرسدن یک حیوان، بطبع او چنان منفور می‌شود که اگر برای اطاعت امر خدا هم نبود، آن کارها را نمی‌کرد؛ وقتی که سگ را مخلوق، و نشانه قدرت پروردگار می‌داند دیگر چرا او را سنگ بزنند؟ وقتی که کلیه اعمال و افعال انسان را برحسب مشیت خدا می‌داند دیگر چرا عیسوی و پهودی و وزردشی را برعتایدشان ملامت کند؟... یکی نقل کرده است که روزی در بازار بعداد با یک یهودی منازعه می‌کرد و بربازیان گذشت که «ای سگ» دراین دم حلاج از پهلوی من گذشت نگاهی تند به من کرد و گفت: «سگ نفس خود را به عوهو و اهدار،» و به سرعت رفت؛ من چون از نزاع خود فارغ شدم نزد حلاج رفتم و او روی خود از من پیگردانید، از او عذر خواستم تا از من خشنود شد، سپس گفت: «ای پسرکم همه ادیان از آن خداست، و هر طایفه‌ای را به دینی مشغول کرده است... مقصود و منظور از همه آنها یکیست و اختلافی میان آنها نیست...»!^۱

راجع به احوال و آثار و افکار حسین بن منصور حلاج بسیاری از صاحب‌نظران شرق و غرب مقالات و رسالاتی به رشتة تحریر درآورده‌اند که ما بعزم‌دهی از آثار آنان فقاعت می‌کنیم:

اینک نظریه ماسینیون محقق فرانسوی:

«حسین بن منصور حلاج - (۲۴۴-۳۰۹) - از یکی از ذهات بیضای فارس بود؛ در بیست سالگی به بصره رفت و شاگرد مدرسه‌ی حسن بصری شد و بیش از پیش با عالم تصوف آشنا شد. پس از آنکه خرقه تصوف را در برگرد، زن اختیار نمود و صاحب سه پسر و یک دختر شد. وی مدتها در بین قبیله بنتی مجاشع که مسلکی افراطی داشتند و از جنبه سیاسی با شورش زیدیه زنج وابسته بودند در زنگ و اقامات نمود و با اندیشه‌های تند اهل تشیع آشنا شد.

در ۲۶ سالگی به مکه رفت. او همواره دنبال کمال مطلوبی بود که مردم عادی از درک آن عاجز بودند؛ و مطالی و سخنانی بربازان می‌راند بالآخر از درک عوام از جمله می‌گفت:

۱. مُجتبى مینوی، نقد حال، از ص ۴۳ به بعد.